

## رَدّ فرهنگ

# در حاشیه دو تمدن

• سید مسعود رضوی



- ایران و یونان / فلسفه در لابلای سیاست و در بستر تاریخ
- نوشته حاتم قادری
- نشر نگاه معاصر، چاپ اول ۱۳۸۸، تعداد صفحات ۲۱۶

غربی‌ها، ریشه‌های تمدن خود را در یونان باستان و عصر کلاسیک و درخشانی که فلاسفه و دانشوران بزرگ و نابغه ظهور کردند، تعریف می‌کنند.

نیچه در این باره می‌گوید: «... مزیت درخشان یونانیان در این بود که دقیقاً می‌دانستند چگونه فلسفه را در هنگام شایسته‌ای آغاز کنند و درسی که آن‌ها برای شروع کردن و پرداختن به فلسفه می‌دهند، از درس هر ملت دیگری باارزش‌تر و روشن‌تر است. آن‌ها منتظر نماندند تا در وقت سیاه‌روزی و تیره‌بختی به فکر فلسفه بیفتند (درست عکس کسانی که تصور می‌کنند باید فلسفه را از ژرفنای دل آزدگی شخصی خودشان به دست آورند)، بلکه فلسفه را در اوج خوشکامی و بجهوحی پختگی فکری آغاز کردند. نیروی محرک آن‌ها در این مسیر، وجد آتشی بود که از بلوغی پرشهامت و پیروزمند ناشی می‌شد. در چنین دوره‌ای که شکوفاترین و والاترین عصر تاریخ یونانیان است آن‌ها به فلسفه پرداختند. این موضوع نه تنها به ما می‌آموزد فلسفه چیست و چه می‌تواند بکند، بلکه، علاوه بر آن، اطلاعاتی درباره‌ی خود یونانیان به ما می‌دهد.»

اگر از شور شاعرانه‌ای که در سخن فریدریش نیچه دیده می‌شود، صرف‌نظر کنیم، نکته و حکمت آن، ارجاع و رجوع ریشه‌های فرهنگی و فکری باختریان به آن عصر زاینده و بزرگ است، عصری که به رغم تفاوت‌های چشمگیری که به لحاظ ماهیتی و معرفتی با تمدن‌های بزرگ و کهن در مشرق زمین و آفریقا و آمریکای لاتین دارد، دارای اعتباری ذاتی و خودبنیاد است. تمدنی که بر داشته‌ها و سرمایه‌های فرهنگ و تفکر بشری بسیار افزوده و هنوز بحث و گفت‌وگو درباره‌ی آن، انگیزش‌ها و ایده‌های تازه‌ای خلق می‌کند. مسأله این بود که آن‌ها در ماهیت هر پدیده‌ای می‌اندیشیدند و به نتایج تازه و عقلانی در امور دست می‌یافتند. ورنه دیگر معتقد است:

«نظام تربیت یونانی، بدان سان که به دست سوفسطائیان ساخته شد، امروز بر سراسر دنیای متمدن حکمفرماست و در همه‌ی کشورها پذیرفته شده است، خصوصاً چون مستلزم آشنایی با زبان یونانی نیست. این نکته را هرگز نباید از یاد برد که یونانیان یگانه قومی بودند که نه

تنها اندیشه‌ی تربیت عمومی اخلاقی و سیاسی را، که مبداء فرهنگ انسانگرایی (اومانستی) اروپایی است، ابداع کردند و پرورش دادند بلکه آن چیزی هم که تربیت عملی نامیده می‌شود (و گاه رقیب و گاه مخالف تربیت انسانگرایی است) به دست آنان پایه‌گذاری شده است.<sup>۲</sup>

این فرهنگ یونانی، که دامنه‌ی تاریخی آن «از هومر تا مکتب نوافلاطونی و آباء مسیحی اواخر دوره‌ی باستان، صادق است» بی‌شک بر بستری خاص تولد و تکوین یافته است، اما اثرش فراتر رفته و دوره‌های رومی و مسیحی را نیز دربر گرفته است. کیفیت آموزش و تربیت و مفاهیم پایه و معرفتی در این تمدن، بنیاد دو دوران مهم بعدی را شکل و شالوده بخشید. این گونه، جهان جدیدی متولد شد که بر اثر آن، ذهن و زندگی انسان‌های ادوار بعد در مغرب زمین و بخش‌های مهم دیگری از جهان دستخوش تحولات عظیم گردید.

از میان عوامل مختلف تربیتی، اقلیمی، اقتصادی، فرهنگی، تصادف‌های تاریخی و... برخی عوامل نقش ویژه‌ای در این خیزش و برآمدن تمدنی ایفا کرده است. از جمله «فن نوشتن، همچون بهترین وسیله‌ی مبادله‌ی اندیشه‌ها، در خدمت رواج کسب معرفت درآمد. البته یونانیان از دیرباز دارای خط بودند... ولی زمانی دراز، ماده‌ای سهل‌الوصول که به جای کاغذ به کار برود وجود نداشت. نخستین بار در پرتو گسترش داد و ستد با مصر در زمان فرمانروایی پسامتیک Psammetik شاه اول (اندکی پس از ۶۶۰ قبل از میلاد)، این مزیقه مرتفع گردید و از مغز لطیف بوته‌ی پایروس که به شکل برگ‌های نازک و خم شدنی بریده می‌شد همچون بهترین وسیله برای این مقصود استفاده شد. از این به بعد برگ‌های پوشانده باحروف و کلمات، شهر به شهر و کشور به کشور و قرن به قرن دست به دست می‌گردد و انتقال و جابجایی افکار و حرکت زندگی معنوی، سرعت می‌یابد به طوری که تأثیر این وسیله در ادامه و استمرار معرفت، کمتر از تأثیر اختراع چاپ در آغاز دوره‌ی جدید نیست».

با این همه، یونانیان، یکباره از دل تاریخ یا سرزمین خود بیرون نیامده بودند. آنان نیز متأثر از ملل و اقوام و تمدن‌های دیگر - خاصه درحوزه‌ی مدیترانه - بودند، همچنان که کاغذهای پایروس را برای نوشتن، از تمدن کهن مصری گرفتند و تجارت با اقوام بزرگ دیگر، ریاضیات و اقتصاد را در میان آن‌ها گسترش بخشید و همچنین طب را و بر همین قیاس دیگر علوم را. این سرشت تمدن است که قابلیت جذب و اعتلای

ارزش‌ها و دستاوردهای تمدن‌های دیگر را به دست می‌آورد. ظرفیت و قابلیت هر تمدن به همین قدرت جذب و سپس هضم داشته‌های تمدنی پیشین یا متوازی وابسته است.

این قابلیت، در پرتو نبوغ شهروندان فرهیخته و متفکران و معماران تمدن تازه، به تدریج زمینه‌های بروز و ظهور تمدن نو را فراهم می‌کند. از قوه به فعل در می‌آورد و از گم‌ون امکان، به عرصه‌ی واقعیت می‌کشاند. یونانیان در «طول» تاریخ، تمدن‌های مؤثر دیگر را می‌شناختند و از آن‌ها اثر گرفته بودند، اما ضمناً در «عرض» تاریخ نیز با تمدن بزرگ و شکوهمند ایران روبه‌رو بودند. آنان می‌دانستند که در توازی با تمدن خلاق فرامدیترانه‌ای، در فلات و کوهستان‌های بزرگ مشرق بین‌النهرین، جایی که از شمال فراتر از دریای کاسپین و در جنوب فراتر از دریای پارس است و مرزهای شرقی آن تا سرزمین زردهای کم‌شناخته و مرموز و چشم‌بادامی گسترش یافته، مجموعه‌ی پرتعدادی از ملت‌ها و اقوام، در زیر چتر پادشاهی بزرگ هخامنشیان گردآمده و برخلاف دولت - شهر کوچک و محدود یونانی، حوزه‌ی نفوذی غیرقابل تصور دارد.

تمدنی که نه برپایه‌ی زور، بلکه بر مصالح و معادلاتی منظم و سنجیده استوار شده است. کسنوفون در کوروش نامه (کتاب I، آخر فصل II) چنین وصفی از امپراتوری بزرگ نگاشته است:

«در قوانین ایران به مصالح عمومی بسیار زودتر از زمانی توجه می‌شود که ملت‌های دیگر به آن توجه می‌کنند. اغلب این ملت‌ها، افراد خود را آزاد می‌گذارند که هرگونه که دلشان می‌خواهد فرزندان خود را بار آورند، و نیز کودکان به حد بلوغ رسیده را آزاد می‌گذارند که هرگونه که دلخواهشان است زندگی کنند... و اگر در میان این ملت‌ها، کیفی‌هایی برای کسانی که از قانون تخلف ورزیده‌اند وجود دارد، هیچ عملی برای پیشگیری از کارهای بد صورت نمی‌گیرد. در قوانین ایران، پیش از هر کار در آن کوشش می‌شود که افراد تربیتی پیدا کنند که آنان را پیشاپیش از دست یازیدن به کارهای ننگین و شرارت‌آمیز مانع شود».

از این دست گزارشات، در میان مورخان کهن یونان کم‌نیست و امیر مهدی بدیع در کتاب مفصل خود «یونانیان و بربرها - روی دیگر تاریخ» اغلب آن‌ها را به دقت واکاوی و بررسی کرده است و ما به همین بهانه مروری بر مطالب آن نیز خواهیم داشت. اما مسأله فقط به مورخان مربوط نبود. آرنوید مومیلیانو، نویسنده کتاب «فرهنگ‌های دوران هلنیستی»<sup>۳</sup>

**یک قرن پیش از میلاد مسیح که تاریخ احتمالی تألیف و نشر کتاب دیالوگ افلاطون باشد، جهان‌بینی زرتشت توسط کاهنان زرتشتی و مغ‌ها تدریس می‌شد و آیین و فلسفه‌ی زرتشت، بین فلاسفه یونانی و آشوری و غیره در اسکندریه از ارج و منزلت خاصی برخوردار بود**

می‌کند که از نوعی انحصار و یکجانبه‌گرایی در داوری و توصیف تمدن یونانی بهره‌ییم و شرایط خاص و بسیار پرتأثیر پارس و ایران را نیز در ترازوی با آن همواره در نظر آوریم. شاید این نکته از نظر مورخان و پژوهشگران غربی درست باشد که «خدمت بزرگ مورخان یونانی در این زمینه آن است که ما را یاری می‌کنند تا در جایی که مایل بودیم تنها یگانگی و یکسانی جزئی و سنت خشک و بی‌جان ببینیم، بتوانیم تصویری از جنبش‌های مذهبی و دگرگونی و پیچیدگی نوکشی و دین‌آوری داشته باشیم»<sup>۱۱</sup>.

این مسأله، فقط به فلاسفه و مورخان کهن یونان محدود نمی‌شود. برخی از نام‌آوران فکر فلسفی در غرب معاصر نیز همین مسیر و همین تأثیر را تکرار کرده‌اند. هگل بر این باور است که: «در ایران، یگانگی گوهری به صورت ناب درآمده است... ایرانیان مردمان بسیاری را به زیر فرمان خود درآورده‌اند، ولی همه‌ی آن‌ها را آزاد گذاشته‌اند تا ویژگی‌های خویش را نگاه دارند؛ از این رو حکومت آنان را می‌توان همانند امپراتوری دانست. درحالی که چین و هند در اصول خود بی‌حرکت مانده‌اند، ایرانیان (نماینده‌ی) انتقال راستین (تاریخ) از شرق به غرب‌اند»<sup>۱۲</sup>.

پادشاهی ایرانیان در عصر هخامنشی، یکی از اتفاقات نادر بود. این امر تنها به دلیل وسعت و پهناوری امپراتوری نبود. زیرا «فتوحات پارسیان واقعاً بزرگ‌تر از آن جهانگیران گذشته نبود و با آن‌ها تفاوتی هم نداشت، گویانکه فن سپاهی‌گری بی‌شک با به‌کار بستن شیوه‌های نو در استعمال سوار و دیگر نیروها پیشرفت کرده بود. آنچه در این میان تفاوت کرده بود سیاست آشتی‌خواهانه کوروش بود برای برقراری امنیت در سراسر شاهنشاهی. برای رسیدن به این هدف، مردم فرودست می‌باید با شاهنشاه همکاری کنند. برای اداره‌ی شاهنشاهی پهناور هخامنشی، کاتبان بین‌النهرین و سوریه باید کار دیوان را بگرداندند. در جهان هنر و فرهنگ و همچنین ملکداری، عناصر مختلف موجود بود، منتها نبوغ کوروش و از او بیشتر نبوغ داریوش در به هم جوش دادن و استوار پیوستن این اجزا بود»<sup>۱۳</sup>.

به‌رغم همه‌ی این توصیفات، تمایزات میان جهان و تمدن ایرانی با جهان و تمدن یونانی اندک نبوده و تنها به شکل حکومت و وسعت سرزمین و زبان و آیین هم محدود نمی‌شود. این امر، اختصاص به جهان باستان ندارد و هنوز می‌توان این تمایزات را در فکر و نحوه‌ی

آموزه‌های زرتشت را در یونان باستان روشن و پرفروغ قلمداد می‌کند: «برای شاگردان اریستوگزئوس که از اطرافیان نزدیک فیثاغورس بودند روشن بود که فیثاغورس خود را از شاگردان دانش زرتشت می‌دانست... یک قرن پیش از میلاد مسیح که تاریخ احتمالی تألیف و نشر کتاب دیالوگ افلاطون باشد، جهان‌بینی زرتشت توسط کاهنان زرتشتی و مغ‌ها تدریس می‌شد و آیین و فلسفه‌ی زرتشت، بین فلاسفه یونانی و آشوری و غیره در اسکندریه از ارج و منزلت خاصی برخوردار بود»<sup>۱۴</sup>.

در ادوار بعد، البته گروه‌هایی از فرهیختگان بودند که میان دو فرهنگ و جامع آن‌ها و علاقمند به وجوهی از هر یک محسوب می‌شدند. در هنر هم چنین بود و فضاهای حائلی وجود داشت که ماهیتی ترکیبی به سبک‌ها و ذائقه‌ها می‌بخشید. برای مثال، پرپارتیش‌ها<sup>۱۵</sup> را می‌توان نام برد، که «به معنای طرفداران ایران و یونان در دورانی که پادشاهان پارت، مثل مهرداد دوم امپراطوری بزرگی را در ایران به وجود آورده بودند، اطلاق می‌شد»<sup>۱۶</sup>. به هر حال اثرپذیری دو تمدن متوازی را به رغم تفاوت‌ها نمی‌توان منکر شد و دلیل واضح این امر، توجه بسیار زیاد مورخان یونانی به دین‌ها و پادشاهان و آداب و دانش‌های ایرانیان در دوران باستان، خاصه عصر هخامنشیان است. هرودوت، استرابو، تئوپمپوس، پلوتارخ، کسنوفن و برخی نوشته‌های کمتر شناخته شده و بازمانده از یونان باستان، سرشار از توجه به تمدن پارس است. امیل بنونیست می‌گوید:

«هرگاه توجه یونانیان به جهت ضرورت‌های سیاسی نیز به توان و قدرت ایران جلب نمی‌شد، باز دلایل نیکوی دیگری بود که آنان با عنایت به این سرزمین بنگرند. ایران، خواه از لحاظ اصالت فرهنگ و شکل ویژه‌ی حکومتش، خواه از لحاظ شکوه و حشمت دربار و گذشته‌ی افسانه‌ای که سلاله‌های پیشین آن را دربرگرفته بود و خواه از لحاظ روش و شیوه‌ی خاص تعلیماتی و دیگر جنبه‌های تمدنش، کانونی از شگفتی‌ها برای یونانیان بود که همانند آن در هیچ کشور دیگر شرقی یکجا یافت نمی‌شد. با وجود این، تنها جلوه‌های عینی مدنیت ایران نبود که مردم یونان را پسند می‌افتاد، از ایران جریان‌های فکری و بازتاب‌هایی از دانش‌های اسرارآمیز به یونان راه می‌یافت که ذهن و دماغ یونانی در برابر آن‌ها از تأثر ناگزیر بود»<sup>۱۷</sup>.

این نقل‌قول‌ها و تعداد پرشمار آن‌ها در منابع کهن یونانی به ما کمک

**آثار فارابی، و خصوصاً ابن‌سینا - و بعداً ابن‌رشد - اثری مهم بر فکر و فلسفه و کلام در غرب مسیحی نهاد. چنان‌که از پرتقال تا آلبانی، تحت تأثیر آن قرار داشت و سرانجام از همین رهگذر به کشف مجدد آثار یونانی از پیش سقراطیان تا نوافلاطونیان توفیق یافتند**

## حاشیه‌ی دو تمدن

## اثربخیزی دو تمدن متوازی را به رغم تفاوت‌ها نمی‌توان منکر شد و دلیل واضح این امر، توجه بسیار زیاد مورخان یونانی به دین‌ها و پادشاهان و آداب و دانش‌های ایرانیان در دوران باستان، خاصه عصر هخامنشیان است

و یونان در غالب موارد در عرصه‌های مختلف روابط مسالمت‌آمیز داشته و عملاً مکمل یکدیگر بوده‌اند. بدیع معتقد است، عاملی که پارس را به مداخله در امور هلنیک‌ها برانگیخت فقط مراجعه‌ها و درخواست‌های شهرهای یونان بود که هنگام بروز اختلاف‌های جدی بین آن‌ها، این امید را در دل می‌پروردند که به یاری پارس به برتری دست یابند. پارس که با نیک‌خواهی به این درخواست‌ها روی خوش نشان می‌داد، پس از چند آزمون پربان، به واقعیت پی برد و کوشید از آن پس فقط به حفظ موازنه بین آتن و اسپارت بپردازد.

با این حال سرنوشت چنان بود که هخامنشیان در نبردی دوران‌ساز که به دگرگونی تاریخ انجامید، شکست نظامی و سیاسی را بپذیرند. داریوش سوم، آخرین شاه هخامنشی، تازه به شاهی رسیده بود که فیلیپ مقدونی کشته شد و این واقعه، شاه بزرگ را شاد کرد. زیرا فیلیپ که از بیست و چهار سال پیش یونان را زیر و رو کرده بود، اندک زمانی پیش از مرگ، دو سردار به آسیا گسیل داشته بود و خود نیز آماده‌ی اشغال این خطه می‌شد.

شگفت آنکه، مردی انگیزه‌ی هجوم به آسیا و گرفتن انتقام یونانیان از پارسیان را عنوان می‌کرد که خود بیگانه با یونانیان و حتی منفور آنان بود. فردی بود از تبار مستقیم شاهانی که دیرزمانی گوش به فرمان شوش بودند و در لشکرکشی‌های پارسیان به یونان افتخار می‌کردند که چون قاصد شاه بزرگ برای شهرهای یونان پیام ببرند. اما شادی شاه بزرگ دیری نپایید، زیرا اسکندر، پسر و جانشین فیلیپ مقدونی، هر چند بیزار از پدر و از یاد او، خواست راه او را پی بگیرد. و این کار را نیز کرد. ممنون رودسی، که یکی از بزرگ‌ترین فرماندهان نیروی دریایی پارس بود، درصدد برآمد با کشاندن نبرد به داخله‌ی یونان، اسکندر را از تصرف آسیا منصرف کند و با تسخیر چند جزیره در اسکندر نگرانی‌هایی ایجاد کرد. ولی از بخت بد، ممنون رودسی در حین انجام عملیات جنگی بر اثر بیماری درگذشت و اسکندر فارغ از هر نگرانی کار خود را دنبال کرد. اسکندر که مانند پدر، گرفتن انتقام یونانیان از پارسیان را بهانه قرار داده بود، درحقیقت غارتگری بود بی‌رحم، خون‌ریز و ویرانگر. به رغم مقاومت‌ها و دلاوری‌های پارسیان، همه جا بخت از آنان روی برمی‌گرفت. داریوش پس از چند نبرد که به شکست منجر شد، به عقب‌نشینی پرداخت و اسکندر همه‌جا به دنبال او رفت. با قتل داریوش در سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ ق.م، سلسله‌ی هخامنشی منقرض شد و اسکندر به

زیست اجتماعی و فکر دینی و فلسفه‌ورزی و خصوصاً اندیشه‌ی سیاسی ملاحظه کرد. گفته‌ی هگل، سخت قابل تأمل است. آنجا که به‌طور اجمالی و کلی بر این تمایز انگشت می‌نهد:

«در جهان شرقی، بی‌گمان آنچه ما کشور می‌نامیم وجود دارد؛ ولی در درون این کشورها هیچ‌گونه قصد و غایتی که بتوان آن را قصد و غایت سیاسی خواند در کار نیست. زندگی سیاسی آن‌ها از آزادی گوهری، یعنی آزادی معقول و تحقق‌یافته برخوردار است؛ ولی این آزادی با آنکه تکامل می‌یابد، به مرحله‌ی آزادی ذهنی نمی‌رسد. کشور، (بنابر اصل) آن چیزی است که به منزله‌ی گوهری موجود برای خود، به شکل غایتی گوهری و کلی و معتبر برای همه شناخته شود. ولی در شرق، کشور مفهومی انتزاعی است که هیچ گونه وجود کلی آگاهانه ندارد؛ و آنچه کشور را تشکیل می‌دهد، نه غایت کلی، بلکه شخص فرمانرواست... در یونان، حکومت آزادی - آن هم نه آزادی افسارگسیخته و طبیعی، بلکه آزادی اخلاقی و جویای غایتی کلی، به واقعیت می‌پیوندد. غایت این آزادی، نه امری خودسرانه و جزئی، بلکه امری کلی است، زیرا آنچه می‌شناسد و می‌خواهد، غایت کلی قوم است. ولی اینجا فقط حوزه‌ی آزادی دل‌انگیزی است که به‌طور طبیعی و بی‌تکلف با غایت گوهری یگانه است»<sup>۴</sup>.

مهم‌ترین تحقیقی که تاکنون در منابع یونانی و در تطبیق با وضع پارس‌ها و ایرانیان انجام گرفته، کتاب وسیع و مفصل مرحوم امیرمهدی بدیع به نام «یونانیان و بربرها»<sup>۵</sup> است. این کتاب، درآمدی بر گزارش تاریخ روابط یونان کهن با ایران باستان بر پایه‌ی نوشته‌های مورخان یونان در آن روزگار و برداشت‌های غالباً نادرست تاریخ‌نویسان اروپایی و آمریکایی، خاصه در دو قرن اخیر که تصورات و پنداشت‌های خود را به جای تاریخ عرضه کرده و درواقع آن را به صورتی تحریف‌شده درآورده‌اند.

امیرمهدی بدیع معتقد است که روابط ایران و یونان از اوایل سده‌ی هفتم پیش از میلاد آغاز شده و از آنجا که منابع تاریخ باستانی ایران زمین - به استثنای چند سنگ‌نبشته - از میان رفته‌اند، آگاهی ما از این تاریخ و از آن روابط فقط از طریق نوشته‌های مورخان باستان یونان و مفسران امروزی گزارش‌ها و آرای آنان امکان‌پذیر است. اما این هر دو دسته از منابع غالباً تحریف‌شده و مشکوک‌اند، چنان که معمولاً ایران و یونان را دو قطب مخالف هم و دو دشمن آشتی‌ناپذیر در تاریخ نشان می‌دهند. حال آن‌که بررسی دقیق و بی‌غرضانه‌ی آن منابع نشان می‌دهد که ایران

نویسنده معتقد است تفاوت‌های اصولی میان بنیان‌های مدنیّت غربی و تمدن‌های شرقی وجود دارد و چیرگی تمدن معاصر و مدرن غربی، با توجه به شالوده‌های یونانی- رومی آن، سبب رونق این فرهنگ کهن به‌مثابه دستمایه و موضوع مهمی برای پژوهش‌های آکادمیک شده است

## حاشیه‌ی دو تمدن

مواجهه‌ی بین ایران پیشااسلامی تا ایران سال‌های آغازین هزاره‌ی سوم با غرب است. به همین منوال، نباید از اسلام و همین‌طور ایران مفاهیم منسجم و ایستا را در ذهن بنشانیم.

در اینجا، یعنی ایران، ۲۵ سده تاریخ و ترکیبی از مؤلفه‌های متعدد و گوناگون دینی، سیاسی، فرهنگی، قومی... حضور دارد. به بیانی دیگر، امکان پژوهش‌های شفاف و منسجم از تعامل تمامی این مؤلفه‌های متقابل در حال حاضر وجود ندارد. فراخای این پژوهش در سرچشمه‌ها است...» (صص ۱۱ و ۱۲)

قادری معتقد است تفاوت‌های اصولی میان بنیان‌های مدنیّت غربی و تمدن‌های شرقی وجود دارد و چیرگی تمدن معاصر و مدرن غربی، با توجه به شالوده‌های یونانی- رومی آن، سبب رونق این فرهنگ کهن به‌مثابه دستمایه و موضوع مهمی برای پژوهش‌های آکادمیک شده است. این موضوع بسیار گسترده است و «شاید بتوان در این زمینه، ادبیات، از جمله ادبیات سیاسی دوران رنسانس و سپس عصر روشنگری و انقلاب را دو دوره‌ی برجسته برای اروپائیان، و استقلال آمریکا را اوج تأثیرپذیری آمریکائیان از فرهنگ و اندیشه‌ی یونانی - لاتین دانست». (ص ۱۵)

نویسنده با بیان مؤلفه‌های مهم و پایه در دو نظام سیاسی متفاوت در ایران و یونان، می‌کوشد برآمدن دو گونه فکر و فلسفه‌ی سیاسی را بر بستری خاص در تاریخ و ظهور نتایج مختلف را در ادامه‌ی آن مورد توجه قرار دهد. از جمله «تناظر دولت - شهر از سوی یونانیان کلاسیک با امپراتوری - پادشاهی در ایران باستان» (ص ۱۵)، مفهوم نظم «که وجه غالب در نزد یونانیان کلاسیک، پذیرش «نظم متکثر» است. و این در نقطه مقابل «نظم طولی» به عنوان وجه غالب در پیش ایرانیان باستان است». (ص ۲۰) و مسأله‌ی دیگر بروز فلسفه در یونان و پیدایش حکمت در مشرق زمین و از جمله ایران است (صفحات ۲۸ به بعد) فلسفه با تعقل آزاد و گفت‌وگو، و حکمت با نوع دیگری از تعقل و اشراق ملازم است و البته هر کدام لوازم و نتایج خود را دارند.

قادری در این اثر، با اتکا به منابع مفید و قابل اعتماد، ابتدا در زمینه‌های تاریخی به کاوش مسأله می‌پردازد و جنگ‌ها - یا بهتر است بگوییم روایت‌های بازمانده از - جنگ‌های ایران و یونان را مورد ارزیابی قرار می‌دهد. این کشاکش‌های پرهزینه، وضع اجتماعی و اعتقادی و فرهنگی هر دو کشور را دستخوش تغییراتی می‌کرد. حتی بر اعتقاد یونانیان نسبت

تسخیر و اشغال تمامی خطه‌ی پارس دست گشود.<sup>۶</sup> پس از این واقعه، تا ظهور اشکانیان و تشکیل امپراتوری ساسانیان که رقیبان امپراتوری روم بودند، فصل خاصی در رقابت میان دو تمدن گشوده نیست. ساسانیان اوج رقابت ایرانیان و رومیان بودند. پس از ظهور اسلام، تمدن اسلامی به کانون بازتولید فکر و فرهنگ و فلسفه بدل شد و از طریق تفسیرها و پژوهش‌های حکما و دانشوران ایران و دیگر بلاد اسلامی، مجدداً راهپایی به تمدن و تفکر گشوده شد. آثار فارابی، و خصوصاً ابن‌سینا - و بعداً ابن‌رشد - اثری مهم بر فکر و فلسفه و کلام در غرب مسیحی نهاد. چنان که از پرتقال تا آلبانی، تحت تأثیر آن قرار داشت و سرانجام از همین رهگذر به کشف مجدد آثار یونانی از پیش سقراطیان تا نوافلاطونیان توفیق یافتند و متعاقب آن، آثار ادبی و تاریخی عصر کلاسیک در یونان مورد خوانش و تفسیر مستقیم و ترجمه به لاتین قرار داده شد.<sup>۷</sup>

\*\*\*\*\*

با این مقدمات می‌توان ذهنیتی از مسأله داشت تا به سراغ کتاب اخیر دکتر حاتم قادری به نام «ایران و یونان»، با عنوان فرعی «فلسفه در لابلای سیاست و در بستر تاریخ» برویم.<sup>۸</sup> این کتاب، گسترش یافته‌ی سخنرانی‌های وی در بهار سال ۱۳۷۹ در مرکز گفتگوی تمدن‌ها بوده است و موضوع آن «تعامل اندیشه، به‌ویژه اندیشه سیاسی بین حوزه‌ی تمدنی ایران و تداوم آن در دوران اسلام تا سده‌ی چهارم یعنی عصر فارابی از یک سو و حوزه‌ی تمدنی یونان کلاسیک و تداوم آن در حوزه‌ی تمدنی روم و سپس پدیداری مسیحیت است». (پیش‌درآمد کتاب) قادری سپس می‌افزاید: «در باب اسلام و غرب، در سده‌های گذشته بحث‌های متفاوت و متعددی صورت گرفته است. بیش‌تر این موضوعات، دلالت‌های کلامی و دینی بین اسلام و مسیحیت بوده است. گاه این مجادلات با سوءبرداشت و بدفهمی اعتقادی گسترده‌ای روبرو بوده است. در مجموع این مجادلات با خصوصیت، برداشت‌های فرقه‌ای و دینی و کم‌تر متکی بر استدلال و همدلی بوده است». (همان)

او معتقد است که: «... در سخن از غرب، نباید مفهومی منسجم و یکپارچه را در ذهن خود حاضر کنیم. غرب، گذشته از مقوله‌ی جغرافیایی، دربرگیرنده مؤلفه‌های مختلف تمدن یونانی - رومی / یهودی - مسیحی است و جزیی که کار را خظیر می‌سازد، گستره‌ی دست کم ۲۵ سده‌ای در



روایات خیالی و اسطوره‌ای از قضایا را در حکایات خود بگنجانند، پرهیزی نداشتند.» (صص ۹۳ و ۹۴)

فصل «اسکندر و ایران» پایان و آغازی برای ایران را مورد بحث قرار می‌دهد. اما همچنان که روش قادری است با تعادل و به دور از برخی گزاره‌های تاریخی، نشان می‌دهد که «در مجموع؛ مناسبات ایرانیان و یونان از آغاز تا فروپاشی هخامنشیان و شکل‌گیری سلوکیان و حتی پس از آن، پیچیده‌تر از آن است که به روایات یک سویه کاهش پذیرد... فروپاشی امپراتوری هخامنشیان اثرات گوناگونی بر جای گذارد ولی یکی از آن‌ها که این جا باید برجسته شود، شدت‌یابی و درهم‌آمیزی فرهنگ‌ها و تمدن‌های مطرح آن روزگار در گستره وسیع‌تری است...» (ص ۱۱۵)

پس از هخامنشیان «در زمان ساسانیان، تمرکز قدرت امپراتوری بیش‌تر شد و ... نسبت به اشکانیان نگاه به غرب بیش‌تری داشتند» (ص ۱۱۹)

اما مهم‌ترین مسأله این بود که «قدرت‌یابی و ظهور مجدد دین زرتشتی و داشتن روحانیون قدرتمندی که بعضاً در کنار نهاد دولت و پادشاهی، دیگر نهاد اداره امور را تشکیل می‌دادند، تماماً متفاوت از رواداری دینی دوران هخامنشیان بود. در همین دوران ساسانیان است که آموزه توأم بودن دین و دولت اهمیت یافت... همین آموزه را فردوسی چنین یادآور می‌شود:

نه بی‌تخت شاهی بود دین به پای / نه بی‌دین بود شهریاری به جای» (ص ۱۲۰)

واپسین فصول کتاب، وجهه‌ی تئوریک و نظری بیش‌تری دارند و «هلن‌گرایی رومی - مسیحی» در غرب و سپس «پیداری اسلام» همراه با «نخستین تماس‌ها؛ زبان‌ها، اشخاص و موضوعات» را مورد تحلیل قرار داده است. زمانی که تمدن اسلامی - ایرانی به وجود آمد. ابتدا «از طریق زبان سریانی و پهلوی و سپس به طور مستقیم از طریق زبان یونانی» (ص ۱۳۶) شرایط مفاهمه با علوم یونانی را در عالم اسلام فراهم آورد.

«حضور ایرانیان در دستگاه خلافت عباسی و نقش آن‌ها در تغییر خلافت اموی به عباسی و همچنین پدیداری نهضت شعوبیه، که درصدد مقابله با برتری‌جویی اعراب به زیان فرهنگ و هویت ایرانی برآمده بود، و بالاخره نقش خاندان‌های ایرانی از جمله برمکه، همه از عواملی بودند که میراث پهلوی - یونانی دوران ساسانیان را به دوران اسلامی در پیوند می‌نهاد» (ص ۱۳۷)

نقش مترجمان در قرون سوم و چهارم اسلامی بسیار برجسته بود و سپس فلاسفه و حکما به تفسیر ایده‌ها و نظریات فیلسوفان یونان در قالب و زبانی اسلامی پرداختند. بسیاری از مسائل پایه در فلسفه کلاسیک یونان به مسائل فلاسفه مسلمان بدل شد و از حمایت خلفای عباسی نیز برخوردار بود، اما در یک مورد چنین نشد:

«... انتقال و ترجمه کتاب‌های معطوف به فلسفه سیاسی و یا علم سیاست می‌توانست مشروعیت و حجیت نظام‌های مستقر و راه‌های کسب مشروعیت آن‌ها را مورد چالش قرار دهد. خلفای عباسی که اجازه می‌دادند آزادانه بسیاری از گزاره‌های دینی میان پژوهشگران و



اسکندر و داریوش سوم

به آپولو خدای معروف یونان اثر گذاشت چنان که «سقراط که خود را الهام یافته آپولو می‌دانست و در آپولوژی و در صحنه محاکمه خود بر این امر تأکید داشت... با توجه به سابقه امر آپولو در مناسبات ایرانیان و یونانیان و حسیات بعضاً متعارض یونانیان نسبت به این خدای چنین تأکیدی از سوی سقراط در جریان محاکمه‌اش نمی‌توانست به سود وی بوده باشد» (ص ۴۹)

از بهترین بخش‌های کتاب حاتم قادری، فصلی زیر عنوان «تأثیرپذیری دینی - فلسفی یونانیان از ایرانیان» است که با «ایران و افلاطون...» ادامه یافته است. وی نه با شور ناسیونالیستی بلکه با نقد عقلانی منابع، رد و نشانه این تأثیر را بازمی‌نماید و حتی به نقد ترجمه‌هایی که از آثار منفرد و یا مجموعه آثار افلاطون در ایران صورت گرفته - از جمله فروغی، صناعتی، روحانی و لطفی - نیز می‌پردازد. نکته جالب و دقیق، اشاره به نامه‌ها و مکتوبات و دیالوگ‌های خاصی از افلاطون است که این تأثیر در آن‌ها آشکار و قابل پی‌گیری است.

در فصل بعدی آثار کسنوفون یا همان گزنفون مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته، خاصه «آن چه که به حوزه پیوند گزنفون و ایران برمی‌گردد سه کتاب آناباسیس، هلنیکا و کوروپدیا» (ص ۹۲) که این آخری همان کتاب معروف «کوروش نامه» است:

«کوروپدیا یک اثر نیمه‌افسانه‌ای است؛ یعنی در میان زندگانی کوروش نکاتی را اضافه کرده و یا تغییر داده... یونانیان هم‌چون بسیاری از اقوام و ملت‌ها، از این که دست به جعل شخصیت‌های غیرتاریخی بزنند و یا

کتاب ایران و یونان از بهترین آثار اوست که بدون زوائد و حاشیه‌پردازی به بحث تطبیقی در فلسفه و فکر سیاسی بر زمینه‌ای مهم از تاریخ پرداخته است.

### پی‌نوشت

۱. نیچه، **حکمت در دوران شکوفایی فکری یونانیان**، ترجمه کامبیز گوتن، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۴، ص ۳۰
  ۲. **پایدیا**، ورنریگر، ترجمه محمدحسن لطفی، خوارزمی، چاپ اول ۱۳۷۶، جلد یکم، ص ۴۲۳
  ۳. همان، جلد دوم، ص ۵۵۰
  ۴. **متفکران یونان**، تئودور گمپرتس، ترجمه محمدحسن لطفی، خوارزمی، چاپ اول ۱۳۷۵، جلد اول، صص ۲۹ و ۳۰
  ۵. **یونانیان و بربرها**، امیرمهدی بدیع، ترجمه احمد آرام، نشر پرواز، چاپ دوم ۱۳۶۴، صص ۵۰ و ۵۱
  6. Hoch Culture, im Hellenismus, Munschen 1976.
  ۷. **فلسفه و آیین زرتشت**، احمد عباسیان، نشر ثالث، چاپ اول ۱۳۸۵
  ۸. Per Partisch
  ۹. فلسفه و آیین زرتشت، همان.
  ۱۰. **دین ایرانی - بر پایه متن‌های معتبر یونانی**، امیل بونویست، ترجمه دکتر بهمن سرکاراتی، نشر قطره، چاپ سوم ۱۳۷۷، ص ۳
  ۱۱. همان، ص ۷۸
  ۱۲. **عقل در تاریخ**، نوشته گئورگ ویلهلم فریدریش هگل، ترجمه حمید عنایت، انتشارت شفیعی، ۱۳۷۹، صص ۲۷۱ و ۲۷۲
  ۱۳. **میراث ایران**، ریچاردین فرای، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۷۳، ص ۱۴۰
  ۱۴. **عقل در تاریخ**، هگل، همان، صص ۲۷۳ و ۲۷۴
  ۱۵. **مجموعه پانزده جلدی و کامل کتاب مرحوم استاد امیر مهدی بدیع**، به ترجمه مرتضی ناقب‌فر، ع. روح‌بخشان و عمدتاً توسط قاسم صنعوی از سوی انتشارات توس منتشر شده است.
  ۱۶. رجوع کنید به جلد ششم یونانیان و بربرها، از تهاج مقدونی تا مرگ اسکندر، همان
  ۱۷. یکی از بهترین نوشته‌ها در این زمینه، کتاب دلیسی اولیری به نام «انتقال علوم یونانی به عالم اسلام» است (ترجمه احمد آرام، مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۷۶) که نشان می‌دهد چگونه حفظ و گسترش این علوم توسط حکما و مترجمان مسلمان محقق گردید. اما مرحله بعد، یعنی فهم و ترجمه این آثار در قرون وسطای مسیحی را می‌توان در کتاب دکتر کریم مجتهدی به نام «فلسفه در قرون وسطا» و نیز «روح فلسفه قرون وسطا» اثر اتین ژیلسون، هر دو منتشر شده توسط انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ و ۱۳۶۹ مطالعه کرد.
  ۱۸. **ایران و یونان - فلسفه در لابلای سیاست و در بستر تاریخ**، حاتم قادری، نشر نگاه معاصر، چاپ اول ۱۳۸۸.
- از این پس کلیه ارجاعات داخل متن با ذکر شماره صفحات در میان دو ابرو، در پایان نقل قول ها، به همین متن است.

فرهیختگان ادیان و اقوام مختلف مورد نقد و چالش قرار گیرد، حاضر نبودند که این آزادی ترجمه و یا گفت‌وگو را به حوزه سیاست سرایت دهند»، (صص ۱۴۷ و ۱۴۸)

برخلاف سیاست، در فلسفه و منطق، وضع بهتری حاکم بود. خاصه آثار ارسطو که مرجعیتی یافت و مکتب مشایی در حوزه حکمت اسلامی پدیدار شد. قادری در این باب و درباره علوم دیگر و بسط آن‌ها در دوره اسلامی - در تعامل با آثار یونانی - شرح مجمل اما جالبی می‌دهد. جالب از آن نظر که از زمینه‌های سیاسی و اجتماعی نیز غفلت نمی‌کند و حاشیه‌های زائد هم در بحث وی دیده نمی‌شود. او متذکر می‌شود که: «نیاید از تأکید بر «انتقال» و یا «ترجمه» چنین تصور کرد که دانش و علوم دوران اوج تمدن اسلامی - ایرانی، تماماً متکی و یا برگرفته از دانش‌های «بیگانه» بود. طبعاً دانش بومی هم تولید می‌شد و پژوهش‌گران و عالمان و اندیشمندان به تألیف، ترکیب، بازآموزی و دگرگونی‌های مهمی در دانش‌های انتقالی دست یازیدند. به هر حال، اروپا در هنگام باززایی علمی خود تا حد زیادی مدیون نیروهای علمی - پژوهشی دست‌اندرکار در تمدن اسلامی، هم به جهت حفظ و انتقال بخش‌های مهمی از علوم و اندیشه یونانی و هم فراورده‌های خود این نیروها بود.» (صص ۱۵۹ و ۱۶۰)

واپسین صفحات کتاب، از ص ۱۶۱ به بعد، بحثی مستوفی در باب فلسفه سیاسی است و «می‌دانیم که اندیشه‌های افلاطون، برانگیزنده نوعی تخیلات عرفانی - فلسفی و مستعد تقویت زمینه‌های شهودی بوده است. این ویژگی تا حد زیادی ذاتی خود فلسفه افلاطون، از جمله پاره مهم فلسفه سیاسی وی یعنی نظام فیلسوف - شاه است» (ص ۱۶۱).

پیدایش کلام سیاسی در قرون اولیه اسلامی، «در دو زمینه، از علوم و دانش یونانی سود جست. یکی، از استدلالات و آموزه‌های آن‌ها و دیگری، روش بحث و استدلال آن بود» (ص ۱۷۳)

پس از آن، فارابی مهم‌ترین چهره‌ای بود که در تعامل با فکر و فلسفه یونانی، نوعی فلسفه سیاسی خلق کرد که آن هم ویژگی‌های خاص و شرقی و اسلامی خاص خود را داشت. بقیه حکمای اسلامی، در همان معنای کلاسیک مشرقی به موضوع پرداختند، حال آنکه در غرب، تفسیر و بازخوانی فلسفه سیاسی یونان باستان، منشاء مسائل نوین بسیاری شد.

\*\*\*

حاتم قادری، نویسنده و استاد دانشگاه، متولد سال ۱۳۳۵ خورشیدی است. وی به ترتیب در دانشگاه‌های تهران، شهیدبهشتی و تربیت‌مدرس تحصیل کرده و کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری گرفته است. کارهای وی عمدتاً در حوزه علم سیاست و فلسفه سیاسی است، اما نوعی تحلیل تاریخی در مقدمات همه آن‌ها به چشم می‌خورد. برخی دیگر از آثارش عبارت است از:

اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، سمت ۱۳۷۸/ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، سمت ۱۳۷۹/ سیاست و فضیلت، بقعه ۱۳۸۶/ آزادی وجدان...، اختران ۱۳۸۱/ و ...